مفاهیم اصطلاحات در آثار مبارکه (۷)

فاروق ایزدی‌نیا

نسخه اصل فارسی



## مفاهیم اصطلاحات در آثار مبارکه (۷)

## فاروق ایزدی‌نیا

**باقیات صالحات**

عبارت باقیات صالحات در دو موضع قرآن کریم نازل شده است. یکی در سورۀ مریم که می‌فرماید، "وَ یَزِیدُ اللَّهُ الَّذِینَ اهْتَدَوْاْ هُدًى وَ الْبَاقِیَاتُ الصَّالِحَاتُ خَیرٌ عِندَ رَبِّکَ ثَوَابًا وَ خَیرٌ مَرَدًّا" (آیۀ 76 / مضمون: خداوند بر هدایت رهیافتگان بیفزاید و کارهای ماندگار شایسته در نزد پروردگارت خوش پاداش‌تر و خوش عاقبت‌تر است.)

دیگری در سورۀ کهف است: "الْمالُ وَ الْبَنُونَ زینَةُ الْحَیاةِ الدُّنْیا وَ الْباقِیاتُ الصَّالِحاتُ خَیْرٌ عِنْدَ رَبِّکَ ثَواباً وَ خَیْرٌ أَمَلاً." (آیۀ 46 / مضمون: اموال و پسران، تجمّل زندگی دنیوی است و کارهای ماندگار شایسته نزد پروردگارت خوش پاداش‌تر و خوش عاقبت‌تر است.)

در آثار اسلامی برای "باقیات صالحات" چند مفهوم ذکر کرده‌اند: 1) تسبیح (سبحان‌الله)، تحمید (الحمدلله)، تهلیل (لا اله الّا الله) و تکبیر (الله اکبر)؛ 2) عبارت دعائیۀ "لا حول و لا قوّت الّا بالله"؛ 3) نمازهای پنجگانه؛ 4) اعمال صالح؛ 5) محبّت اهل بیت؛ 6) علم و عمل.

در آثار مبارکه این دور صمدانی به مفاهیمی اشاره شده است که بسیار جالب است. نخستین معنای "باقیات صالحات" عبارت از کلام الهی است. حضرت بهاءالله می‌فرمایند، "امروز کلمةالله که از قلم اعلی جاری و نازل است اوست از باقیات صالحات که در کتب و صحف الٓهی ثبت شده. جمیع اشیا به فنا راجع، قوله تعالی «کلّ شیءٍ هالک الّا وجهه.» طوبی از برای نفسی که امروز به کلمۀ الهی که از قلم ابدی ظاهر شده فائز گردد. این کلمه را فنا اخذ ننماید. اوست عملی که از کتاب محو نگردد. طوبی از برای نفسی که به آن فائز شد." (مجموعه آثار قلم اعلی، شماره 15، ص9-238)

معنای دوم آیاتی است که بر قلب ممرّد اصفای حضرت رسول اکرم نازل شد. جمال قدم می‌فرمایند، "يا ورقتى اسمعى ما انزله الرحمن فى الفرقان قوله تعالى «المال و البنون زينة الحيوة الدنيا و الباقيات الصالحات خير عند ربك ثواباً و خير املاً»؛ و اين آيه مباركه در وقتى نازل شد كه ابناء حضرت رسول رحلت نمودند و قصد مقام اعلى رفيق الهى كردند مشركين به شماتت بر خواستند و به هواهاى نفسانى به كلماتي كه لايق نبود تكلّم نمودند. بعد آيه مذكوره نازل و مقصود آن كه اعمال طيبه و اعمال مرضيه صالحه بهتر و برتر و محبوب‌تراست. اينقدر ادراك ننمودند كه باقيات صالحات آياتى است كه از ملكوت بيان بر فؤاد آن حضرت نازل و آن به دوام ملك و ملكوت باقى و پاينده است گمان مشركين آن كه حضرت بلا عقب است از اين جهت امرش و حكمش فانى و زايل خواهد شد غافل از آن كه آنچه از آن حضرت ظاهر شده كل به طراز بقا و عز لايفنى مزين است و رغماً لانف المشركين سوره كوثر نازل مقصود آن كه مشركين ابترند و بلاعقبند مي‌فرمايد «ان شائنك هو الابتر»." (مجموعه آثار قلم اعلی، شماره ۲۶، ص٢٣٥-٢٣٦)

**سه کلمه‌ای که روز اوّل رضوان بیان شد**

روز نخست که حضرت بهاءالله هنگام ترک بغداد وارد باغ رضوان شدند، به سه کلمۀ طیّبه تکلّم فرمودند و بعد کلام دیگری را هم بدان افزودند. این موارد در لوحی از قلم اعلی، به امضاء کاتب وحی، عزّ نزول یافت:

"در يوم اوّل كه جمالقدم بر عرش اعظم در بستاني كه به رضوان ناميده شد مستوى لسان عظمت به سه آيهء مباركه نطق فرمود: يكى آن كه سيف در اين ظهور مرتفع است؛ و آخَر قبل از الْف سنه هر نفسى ادّعا نمايد باطل است و سنه سنهء كامله است تفسير و تاويل در اين فقره حرام است؛ و ثالث حق جلّ جلاله در آن حين بر كلّ اشيآء به كلّ اسمآء تجلّى فرمود؛ و اين فقره از بعد نازل و لكن فرمودند اين فقره هم با آن سه در يك مقام است و آن اين كه آنچه از اسامى تلقآء وجه ذكر شود كلّ حيّاً ميّتاً به ذكر مالك قدم فائز مي‌شوند طوبى للفائزين." (مجموعه آثار قلم اعلی، شماره ۴۴، ص ٢٢٥)

این سه کلمه بعدها تفصیل یافت. برای مثال آنچه که در دور بابی در جهاد و استفاده از شمشیر وجود داشت به کلّی از میان برداشت شد و حضرت بهاءالله فرمودند که شمشیر زبان تیزتر از شمشیر فولادی است، بقوله تعالی، "إنَّ الّذین یُفسدون فی الأرض أولٓئک لَیس لَهُم من هاد و الّذین یأکلون اموالَ النّاس بالباطل و یَسفکون الدّمآء أولٓئک مِن أهلِ الخسران. قل السّیف هو ذکری و السّنان هو اللّسان أنْ أخرِجوهما بإذنی ثمّ انصروا بهما الرّحمن بین الأکوان کذلک اُمِرتُم مِن لدن مُنزلِ الآیات. لعمری سیف الکلمة أحدّ من سیف الحدید. أنِ ٱعرفوا یا أولِی الأبصار." (آثار قلم اعلی، ج1، طبع کانادا، ص393 / خطّ جناب زین‌المقرّبین، ص358 / مضمون: کسانی که در روی زمین فساد می‌کنند راهنمایی برایشان وجود ندارد و کسانی که اموال ناس را به ناحق می‌خورند و خونریزی می‌کنند در زمرۀ زیانکارانند. بگو شمشیر عبارت از ذکر من و نیزه عبارت از زبان است. این دو را به اجازۀ من از نیام بیرون کشید و به وسیله آنها خداوند را در میان مردمان یاری رسانید. اینچنین از سوی خداوند نازل کننده آیات امر شدید. قسم به جانم که شمشیر کلام از شمشیر فولادی تیزتر است. معنای کلام را دریابید ای صاحبان چشم‌ها.)

تصریح جمال مبارک که قبل از هزار سال ظهوری واقع نخواهد شد در کتاب اقدس آمده و در لوحی ضمن تأکید بر این موضوع آیۀ آن کتاب قدسی را نقل فرموده‌اند: "قلم قِدَم و اسم اعظم می‌فرماید اگر نفسی به کلّ آیات ظاهر شود قبل از اتمام الف سنۀ کامله، که هر سنۀ آن دوازده ماه بما نُزِّلَ فی الفرقان و نوزده شهر بما نُزِّلَ فی البیان که هر شهری نوزده یوم مذکور است، ابداً تصدیق منمائید. در یکی از الواح [مقصود کتاب اقدس است] نازل مَن یدّعی أمراً قبل اتمام الف سنةٍ کاملةٍ إنّه کذّابٌ مفتر. نسئلُ اللهَ أن یؤیِّدَهُ عَلَی الرّجوع. إن تاب إنَّ رَبَّکَ لَهُوَ التّواب و إن اصرّ علی ما قال یبعثُ علیه مَن لایَرحَمْهُ إنّ رَبَّکَ شدیدُ العِقاب. چه که ضرّ این نفوس به حقیقت شجرۀ ربّانیّه راجع و سبب اختلاف و جدال و نزاع و تزلزل قلوب ضعیفه و عدم استقرار امر مابین بریّه بوده و خواهند بود." (اقتدارات، ص141-142 / بیان مزبور در کتاب اقدس، بند 37 نازل شده است.)

تجلّی خداوند بر جمیع اشیاء و نوع انسان به کلّ اسماء صورت گرفته است. یعنی تجلّی کامل تحقّق پذیرفته است. البتّه این بدان معنی نیست که جمیع اشیاء مظهر کلّ اسماء و صفات الهی هستند. انسان مظهر کلّ اسماء و صفات است، ولی هر یک از اشیاء و کائنات مظهر یکی از اسماء و صفات است. جمال قدم می‌فرمایند، "کینونت و حقیقت هر شئ را به اسمی از اسماء تجلّی نمود و به صفتی از صفات اشراق فرمود مگر انسان را که مظهر کلّ اسماء و صفات و مرآت کینونت خود قرار فرمود و به این فضل عظیم و مرحمت قدیم خود اختصاص نمود." (مجموعه الواح طبع مصر، ص339)

البتّه این اسماء و صفات در کمون هستند و باید به نحوی ظاهر و بارز شوند. آنها مانند شعلۀ شمع خاموشند که باید روشن شوند. این است که حضرت بهاءالله آنها را به شمع و چراغ خاموش تشبیه می‌کنند و می‌فرمایند، "حال، این شمع و سراج را افروزنده‌ای باید و این مرایا و مجالی را صیقل دهنده‌ای شاید." (همان، ص340)

حضرت عبدالبهاء نیز چنین تبیین فرموده‌اند، "انوار حقائق معنویّه در حقیقت انسان چون شعاع در هویت شمع مکنون و مستور. پس به جهت ظهور این حقائق نورانیّۀ رحمانیّه در این زجاجۀ لطیفۀ ربّانیّه محرّک و مربّی لازم و از برای این شمع افروزنده‌ای واجب. این است تا انسان در ظلّ تربیت الهیّه داخل نشود و به نار کلمۀ الهیّه مشتعل نگردد، انوار توحید در زجاجۀ قلب نیفروزد." (مکاتیب عبدالبهآء، ج8، ص161)

در مقام چهارم، عنایت جمال مبارک بوده است که نام هر کس در حضور طلعت ابهی ذکر شده، او را مذکور داشته به لطف و مرحمت خود مخصّص داشته‌اند اعم از آنهایی که در قید حیات بوده‌اند یا آنها که به دیار باقی شتافته بودند.

**کان الله و لم‌یکن معه مِن شیءٍ**

این جمله از احادیث معروف اسلامی است. البتّه علمای اسلام معتقدند که حدیث به این صورت نبوده ولی این مفهوم را به ذهن متبادر کرده است و تنها یک نفر آن را به این صورت نقل کرده است. صورت‌های گوناگون این حدیث به شرح زیر است:

1. «کان اللّه و لم یکن معه شی‏ء» (مجلسی، 1403، 54: 233). لازم به ذکر است که علامه مجلسی این تعبیر از روایت را بدون سند و در ضمن توضیحات خود ذکر می‏کنند، لذا احتمال دارد، این تعبیر نقل به مضمون باشد.
2. «کان اللّه و لم یکن شی‏ء قبله» (بخاری، 1426، 8: 175).
3. «کان اللّه و لا شی‏ء غیره» (صدوق، 1398: 140؛ کلینی، 1407، 1: 261؛ مجلسی، همان، 54 :66 و 162؛ 15: 23).
4. «کان اللّه و لا شی‏ء معه» (صدوق، همان: 67؛ مجلسی، همان، 54: 66؛ 15: 27؛ 25: 3).
5. «کَانَ اللَّهُ وَ لَا مَکَانَ» (کلینی، همان، 1: 89؛ صدوق، همان: 175؛ سید مرتضی، 1998، 1: 149).
6. «کَانَ الله وَ لَا شَیْ‏ء» (کلینی، همان، 1: 90؛ مجلسی، همان، 37: 63؛ 54: 364).
7. «کَانَ اللَّهُ وَ لَا خَلْقَ ثُمَّ خَلَقَهَا» (صدوق، همان: 137؛ کلینی، همان، 1: 116؛ مجلسی، همان، 54: 82).
8. «بَطَلَ‏ قَوْلُ‏ مَنْ‏ زَعَمَ‏ أَنَّهُ‏ کَانَ قَبْلَهُ أَوْ کَانَ مَعَهُ شَیْ‏ءٌ» (کلینی، همان، 1: 120؛ صدوق، همان: 186).
9. «کان و لا شیء منهما» (مجلسی، همان، 9: 261؛ 54: 68).
10. «إن الله تبارک و تعالى کان لم یزل بلا زمان و لا مکان و هو الآن کما کان» (صدوق، همان: 178).
11. «ان الله تعالی کان و لا شیء قبله» (مفضّل، بی‏تا: 44).
12. «کان و لا خلق و هو کما کان» (طبرسی، 1403، 2: 407).

آنچه که معلوم است آن که زمانی بوده که خداوند بوده و هیچ چیز با او نبوده است. البتّه از نظر امر بهائی این حدیث اگر به صورت ظاهر تلقّی شود با صفت خالقیت خداوند مباینت دارد. زیرا اگر مخلوقی وجود نداشته باشد، صفت "خالق" معنایی نخواهد داشت. حضرت ربّ اعلی در مناجاتی می‌فرمایند، " کُنْتَ يا اِلهى رَبٌ وَ لا مَرْبُوبٌ وَ اِلهُ وَ لا مَأْلوه" (مجموعه آثار حضرت اعلی، شماره ۵۸، ص ٤٩ / مضمون: تو پروردگار بودی و کسی که پرورده شود نبود؛ تو خدا بودی و معبودی نبود)

حضرت بهاءالله می‌فرمایند، "لم‌يزل خلق بوده و لايزال خواهد بود. لا لاوّلِه بدايةٌ و لا لآخِره نهايةٌ. اسم الخالق بنفسه يطلُبُ المخلوق و کذلک اسم الرّبّ يقتضی المربوب و اين که در کلمات قبل ذکر شده کان الهاً و لا مألوه و ربّاً و لا مربوب و امثال ذلک معنی آن در جميع احيان محقّق و اين همان کلمه‌اي است که مي‌فرمايد کان اللّه و لم يکن معه من شئ و يکون بمثل ما قد کان و هر ذی بصری شهادت مي‌دهد که الآن ربّ موجود و مربوب مفقود؛ يعنی آن ساحت مقدّس است از ماسوی و آنچه در رتبهٴ ممکن ذکر مي‌شود محدود است به حدودات امکانيّه و حق مقدّس از آن؛ لم‌يزل بوده و نبوده با او احدی؛ نه اسم و نه رسم و نه وصف؛ و لايزال خواهد بود مقدّس از کلّ ما سِويٰه. مثلاً ملاحظه کن در حين ظهور مظهر کلّيه قبل از آن که آن ذات قدم خود را بشناساند و به کلمهٴ امريّه تنطّق فرمايد عالِم بوده و معلومی با او نبوده و همچنين خالق بوده و مخلوقی با او نه چه که در آن حين قبض روح از کلّ ما يَصدقُ عليه اسم شئ مي‌شود و اين است آن يومي که مي‌فرمايد لِمَن المُلک اليوم و نيست احدی مجيب. لسان قدرت و عظمت مي‌فرمايد للّه الواحد القهّار. لذا نفی وجود از کل مي‌شود چه که تحقّق وجود در رتبهٴ اوّليّه بعد از تحقّق عرفانست و قبل از آن بقای ذات قدم محقّق و فنای کلّ شئ ثابت و قبل از تجلّی ظاهری بر کلّ شئ کان ربّاً و لا مربوب و بعد از اظهار کلمه و استوای هيکل احديّه بر عرش رحمانيّه من اقبل اليه فهو مربوب و مخلوق و معلوم. ادراک اين مقامات منوط به عرفان عباد است بصير خبير لم‌يزل يشهد بانّه موجود و غيره مفقود؛ اله و لا مألوه معه و ربّ و لا مربوب عنده. کان و لم‌يکن معه من شئ و يکون بمثل ما قد کان." ( اقتدارات، حضرت بهاءاللّه ص ٧٢-٧٤ )

در واقع این عبارت به دو معنی است. یکی آن که قبل از خلقت، جمیع عالم آفرینش در علم الهی وجود داشته و پنهان بوده است. بعد از خلقت جمیع اسماء و صفات الهی به حیّز شهود آمده است. حضرت عبدالبهآء در توضیح این مقال در مقام مثال می‌فرمایند، "در نقطه ملاحظه فرمایید و به حروفات و کلمات که چگونه در هویت و حقیقت نقطه در کمال محو و فنا مطویّ و مکنونند به قسمی که به هیچ وجه آثار وجود از حروف و کلمات مشهود نیست و از یکدیگر هم امتیازی در میان نه بلکه محو صِرف و فانی بحتند و وجودی جز ذات نقطه موجود نه. به همچنین اسماء و صفات الهیه و شئونات ذاتیه در مرتبۀ احدیّه فانی صِرف و محو بحتند به قسمی که نه رائحۀ وجود عینی استشمام نموده‌اند نه علمی و این نقطۀ اصلیه کنز مخفی این حروفات و کلمات است و در او مندرج و مندمج بوده و از او ظاهر گشته." (مکاتیب عبدالبهاء، ج2، ص8)

حال، این مثال را در خصوص خداوند احد به کار ببریم. مرکز میثاق می‌فرمایند، "در آن مقام اسماء و صفات از یکدیگر منفصل نه و هم از آن ذات بی‌جهت ممتاز نیستند و حقائق شئونات الهیّه بعضی از بعضی و از آن ذات غیرمتعیّن ممتاز و تفصیل نگردیده؛ نه علماً و نه عیناً. مثلاً مابین اسم علیم از بصیر و سمیع و اسماء دیگر ... در این رتبۀ اکبر که می‌فرمایند «کان الله و لم‌یکن معه من شیءٍ» به کنز المخفی و غیب الهویه و صِرف الاحدیّه و ذات بحث و لاتعیین صرف و غیب الغیوب و غیب الأوّل و مجهول المطلق و مجهول النّعت و منقطع الوجدانی و سائر اسماء دیگر تعبیر نموده‌اند." (همان، ص6-7)

معنای دوم آن است که بدایت هر ظهوری، مظهر ظهور تنهای تنها است و هیچ کس با او نیست و چون روح از جمیع نفوس گرفته شده، پس همه معدوم صِرفند و لذا عبارت "کان الله و لم‌یکن معه مِن شیء" در حقّ او صادق می‌آید و چون اعلام ظهور می‌فرماید، خلق بدیع صورت می‌گیرد و مخلوق به وجود می‌آید.

این بیان حضرت ربّ اعلی کاملاً گویای مطلب است: "خداوند از برای شمس حقیقت دو مقام خلق فرموده: یکی مقام غیب ذات او که مظهر الوهیت است که آنچه آیات نازل می‌فرماید از قِبَلِ او می‌کند و او است که موصوف نمی‌گردد به هیچ وصفی..." و بعد، در ادامه می‌فرمایند، "این آیتی است که در او دیده نمی‌شود الّا الله که مادون او خلق او است... از برای او امکنه و حدودات نیست و قُرب او عین بُعد او است و بُعد او عین قرب او است ... لم‌یزل الله کان الهاً و لا مألوه هُنالک و کان ربّاً و لا مربوب هنالک و کان محبوبٌ و لا حبیب هنالک و کان معبوداً و لا عابد هنالک و کان مقصوداً و لا قاصد هنالک..." (بیان فارسی، باب اوّل از واحد 4)

در نتیجه مشاهده می‌کنیم که حضرت بهاءالله این عبارت را به خود نسبت می‌دهند، "حمد محبوبی را که حجبات غلیظۀ امکانیّه را به قدرت الهیّه خرق فرموده و جمال قدم، رغماً لأنف الذّئاب، بی ستر و حجاب بر عرش کان‌الله و لم‌یکن معه مِن شیءٍ مستوی و از یمینش بحور اکسیر جاری و از یسارش نهور عنایت ساری. طوبی لمن شرب منه و کان مِنَ الفائزین." (مجموعه آثار قلم اعلی، شماره 38، ص125)

در کنار این عبارات، باید به موضوع وجود نسبی نیز اشارتی بشود. یعنی مخلوق در مقابل خالق ابداً وجود محسوب نمی‌شود و به این علّت در ادامه عبارت فوق عبارت "و یکون بمثل قد کان" صادق است. زیرا به بیان حضرت عبدالبهاء، مخلوق گویی در مقابل خالق اصلاً وجودی محسوب نمی‌شود. هیکل مبارک می‌فرمایند، "عالم امکان هرچند موجود، ولی بالنسبه به وجود حق معدوم و نابود ... وجود خلق نسبت به وجود حق عدم است. از این واضح و مشهود گشت که کائنات با وجود وجود بالنسبه به حق و کلمةالله معدومند. این است اوّلیت و آخریت کلمةالله که می‌فرماید منم الف و یا. زیرا مبدأ فیض است و منتهی؛ و همیشه خلق داشته و همیشه از شمس حقیقت شعاع لامع ساطع. زیرا آفتاب بی نور ظلمت دیجور است و اسماء و صفات الهیّه مقتضی وجود کائنات است." (مفاوضات، ص196؛ فصل ف [80])

**مَن کان لله کان‌الله لَهُ**

این حدیث که منسوب به حضرت رسول اکرم است و در منابع متعدّد اسلامی نیز درج شده (بحارالانوار، ج79، ص197؛ روضةالمتّقین، ج13؛ الوافی، اثر فیض کاشانی، ج8، ص784)، مکرّراً در آثار بهائی استفاده شده است. علمای اسلام آن را به این صورت معنا کرده‌اند که هر کس برای خدا باشد خدا هم برای او است؛ و در بیان مفهوم آن گفته‌اند که هر کس کارهایش لوجه‌الله باشد، یعنی به قصد کسب رضای الهی، البتّه خداوند همیشه یار و یاور او خواهد بود.

جمال قدم راجع به جناب محمّدعلی قزوینی، برادر جناب سمندر، معروف به نبیل بن نبیل، می‌فرمایند، "ایشان به طراز مرغوب مزیّنند و در جمیع احوال مؤیَّد و مذکورند. مَن فاز بِهذا قد فاز بالفرح الأکبر. «من کان لله کان الله لَه». الحمدلله به اعمال خالصه در سبیل الهی معروف و مذکورند؛ از شئونات عَرَضیّه و اشارات غیرمرضیّه ضرّی بر ایشان وارد نه. آنچه گفته شده و می‌شود اظهار محبّت است در ظاهر و فی الباطن فی مقام لایتغیّر..." (مجموعه الواح خطّ عندلیب، ص204)

در این بیان، جمال مبارک اشارتی به اعمال خالصه دارند. امّا در بیان دیگری آن را نشانۀ توکّل و تفویض می‌دانند. طلعت قدم می‌فرمایند، "از حوادث ایّام محزون مباش. من کان لله کان الله له. این است آن کلمه‌ای که دیباج کتاب توکّل به آن تزیین یافت. طوبی للفائزین. طوبی للعارفین." (حدیقۀ عرفان، ص127)

حتّی به سلطان عثمانی، عبدالعزیز، می‌فرمایند که مبادا ظالمین را بر رعایای مظلوم مسلّط کند و او را نصیحت می‌فرمایند که از این گونه خائنین خود را بر حذر دارد و به خداوند توکّل کند تا محفوظ ماند و در اینجا حدیث مزبور را به کار می‌برند: "لاتجعَلِ الذّئبَ راعی أغنام الله و لاتدع محبّیه تحت أیدی المبغضین. إنّ الّذین یخانون الله فی أمره لن‌تطمَع منهم الأمانة و لا الدّیانة و تجنَّب عنهم و کن فی حفظٍ عظیم لئلّا یردَ علیک مکرهم و ضرّهم. فأعرض عنهم ثمّ أقبِل الی الله ربّک العزیز الکریم. من کان لله کان الله له و مَن یتوکّل علیه انّه هو یحرِسُه عن کلّ ما یَضُرُّه و عن شرّ کلّ مکّارٍ لئیم. و انّک لو تسمع قولی و تستنصح بنُصحی یرفعک الله الی مقامٍ الّذی ینقطع عنک أیدی کلّ مَن الأرض اجمعین." (سورةالملوک، الواح نازله خطاب به ملوک و رؤسای ارض، ص38 / مضمون: گرگ را شبان گوسفندان خدا قرار مده و دوستدارانت را زیر دست کینه‌جویان نینداز. کسانی که در امر الهی به خدا خیانت کنند از آنها توقّع امانت و دیانت نداشته باشد و از آنها دوری کن و در حفظ عظیم باش تا مبادا مکر و زیان آنها دامن تو را بگیرد. پس از آنها روی بگردان و به خداوند روی بیاور. کسی که از برای خدا باشد خدا از برای او است و کسی که به او توکّل کند او از هر آنچه که زیانبار است و از شرّ هر فریبکار پستی وی را حفظ خواهد کرد. اگر گفتار مرا بشنوی و به پند من اهمّیت دهی خداوند تو را به جایگاهی بلند نماید که دست جمیع اهل ارض از تو کوتاه خواهد بود.)

از نظر جمال مبارک این عبارت سبب ایجاد شور و اشتیاق در انسان گردد و او را به اوج پرواز دهد، روح اطمینان بخشد و بر مسرّت حقیقی بیفزاید. کلام مبارک چنین است:

«ای حسين، به اين کلمهٴ مبارکه، که به مثابهٴ سفينه است در دريای عرفان سلطان امکان، متمسّک باش. اگرچه اين کلمه قديم است، يعنی مظاهر امر از قبل به آن تکلّم نموده‌اند ولکن اليوم به طراز بديع جديد ظاهر، چه که اسرافيل حقيقی روح تازهٴ معنوی در هياکل الفاظ دميده و آن کلمه اين است: "مَن کانَ للّه کانَ اللّهُ لَه". اگر در اين بحر سير نمائی خود را به روح تازه و اطمينان بی‌اندازه مشاهده نمائی و در هوای محبّت نيّر آفاق به پرهای شوق و اشتياق پرواز کنی و به کمال فرح و انبساط و سرور و نشاط بر اين صراط عدل مستقيم مشی نمائی. ندای حسين در کلّ حين مرتفع است. از حقّ می طلبيم جميع را به اين فيض اعظم فائز فرمايد. انَّه لَهو المقتدرُ القدير.» (آيات الهي، جلد دوم، ص٦٤)

در کلام دیگر، جمال مبارک با نقل این حدیث، احبّای الهی را به اصلاح عالم و تهذیب امم فرا می‌خوانند. در واقع تبلیغ امرالله صرفاً برای کسب رضای الهی سبب جذب تأییدات الهیّه می‌گردد. طلعت قدم می‌فرمایند، "يا حزب‌اللّه، محزون مباشيد. لله الحمد افئده و قلوب طاهر و مقدّس است، چه که به خيال ضرّ نفسی نبوده و نيستيد و به اين آيۀ کبري که در کتاب اقدس از ملکوت مقدّس نازل شده متمسّکيد: «عاشِروا الاَديان کُلَّها بالرّوح و الرّيحان.» يا زين، «مَن کانَ للّه کانَ اللّهُ لَه». اين ايّام را بقائی نبوده و نيست. بايد جميع به اصلاح عالم و تهذيب امم و تبليغ امر الهی به روح و ريحان و حکمت و بيان مشغول باشند. زود است که آثار قدرت از جهات عالم ظاهر و هويدا گردد." (آيات الهي، جلد دوم، ص٨٩)

بعد، در مقام سؤال می‌فرمایند آیا تا به حال کسی که در سبیل الهی قدم برداشته و از برای رضای او اقدام کرده، از تأییدات او محروم مانده است: "آيا مشاهده شده نفسی للّه حرکت نمايد و از بدايع فضلش محروم ماند؟ لا ونفسه الحقّ. "مَن کان للّه کان اللّه لَه". اين است کلمهٴ مبارکه که از مطلع ارادهٴ حقّ از قبل ظاهر شده. تَشَبَّثْ بِها و کُن مِن الفائزين. اگر از قدح اين بيانات که از ملکوت عرفان ظاهر شده بياشامی از خود و ما فی‌الامکان بگذری و به اراده و مشيّت دوست يکتا حرکت نمائی. انّه ما اَرادَ لک الّا ما يَرفَعُک و يُقَرِّبک الی اللّهِ السّامعِ البصير." (آيات الهی، جلد دوم، ص٢١٨)

یکی از مفاهیم این حدیث، در کلام جمال مبارک، تلویحاً لقای مظهر ظهور است اگرچه به ظاهر صورت نگرفته باشد. به شخصی که تقاضای صدور اجازه برای زیارت طلعت ابهی را نموده بود و میسّر نبود، می‌فرمایند: "اين ايّام در اين ارض امور جديده احداث شده لذا در اذن توقف نموديم و بعد هم به مقتضيات حكمت ربّانيّه عمل مي‌شود. جميع را مجدّداً از قبل مظلوم تكبير برسان لِيُقَرِّبَهُمُ ٱلْفَرَحُ وَ ٱلسُّرورُ اِلىٰ مَقامٍ لاتَحزنُهُم أعمالُ ٱلمُعتدين و قباع الظّالِمين و نباح المُلحدين من كان لله كان الله له. اين كلمۀ مباركه نوشته شد تا اوليا به يقين مبين بدانند حق با ايشان بوده و هست و اگر در ظاهر لقا از براى بعضى حاصل نشود اجرش در كتاب از قلم وهّاب جارى و نازل اين كلمه بشارتيست از براى نفوسي كه لله عمل نموده و مي‌نمايند." (مجموعه آثار قلم اعلی، شماره ۱۵، ص٣٨٦-٣٨٧)

در کلام آخر، جمال قدم از شهدا نیز با همین عبارت تجلیل به عمل می‌آورند زیرا آنها در سبیل الهی قدم گذاشته قدح شهادت را لاجرعه نوشیدند و به اوج عُلیٰ پرواز کردند و افتخار حقیقی از برای خویش کسب نمودند. جمال قدم می‌فرمایند: "اى كاظم در عنايت حقّ تفكّر كن و در رحمت او كه عالميان را سبقت گرفته است مشاهده نما و به كلمهء مباركه كه در كتاب حا و س نازل تدبّر كن. قال و قوله الحقّ «من كان للّه كان اللّه له.» و چون آن نفوس مقدّسه در سبيل مالك احديّه از عالم و عالميان گذشتند و به كأس شهادت كه فى الحقيقه قدح معلّى است فائز شدند. اينست كه قلم اعلي در صباح و مساء به ذكر ايشان مشغول و متحرّك مشاهده مي‌شود. قسم به شمس ملكوت بيان كه اگر صرير قلم اعلى فى‌الحقيقه به اُذُن واعيه اصغا شود جميع ناس از بيت بيرون خرامند و به لبّيك اللّهم لبيك ناطق شوند. (مجموعه آثار قلم اعلی، شماره ۱۹، ص٣٤٦)

**لایسعنی ارضی و سمائی**

این حدیث قدسی را محمّدباقر مجلسی در کتاب بحارالانوار (ج58، ص39) نقل کرده است و بر عظمت قلب مؤمن دلالت دارد. احادیث دیگری نیز در عالم اسلام روایت شده که بر همین حقیقت صحّه می‌گذارد. مثلاً از حضرت امام جعفر صادق روایت شده است که فرمودند، "المؤمنُ أعظمُ حرمةً مِنَ الكعبةِ." (بحارالانوار، ج67، ص71 و ج74)

این کلام الهی دالّ بر عظمت مقام مؤمن و هر انسانی است که حبّ الهی را در دل دارد. از طرفی هر فردی باید ارزش قلب خود را بداند و آن را از آلودگی‌ها بر حذر دارد و حبّ غیر خدا را در آن راه ندهد زیرا قلب را برای خود آفریده است. از طرف دیگر آزردن دل نفوس تأثیرات وخیم زیادی دارد. حضرت رسول اکرم می‌فرمایند، "من آذي مؤمناً بغيرِ حقٍّ فكأنمّا هدَمَ مكةَ و بيْتَ اللهِ المعمورِ عشْرَ مرّاتٍ و كانما قَتَلَ ألفَ ملكٍ مِنَ المُقَرَّبين." (العوالي، ج1، ص361 / مضمون: کسی که مؤمنی را بدون علّت آزار دهد مانند آن است که مکّه و بیت‌الله را ده مرتبه تخریب کرده باشد و مانند آن است که هزار فرشتۀ مقرّب درگاه خدا را به قتل برساند.)

این معنی را در آثار مبارکۀ این دور صمدانی نیز می‌توان مشاهده کرد. مثلاً حضرت ربّ اعلی می‌فرمایند، "قلوب مؤمنین و مؤمنات را بلاحق محزون نمودن اشدّ است از تخریب بیت‌الله." (منتخبات آیات از آثار حضرت نقطۀ اولی، ص16)

جمال مبارک می‌فرمایند، "سبب حزن مشوید تا چه رسد به فساد و نزاع." (امر و خلق، ج3، ص102) حتّی به مخاطب لوح قناع می‌فرمایند، "لو تمشی بلا حذاء و تنامُ بلا وطاء و تنوح فی العراء لَخیرٌ لَکَ مِن أن تحزن مَن آمن و هدی." (مجموعه الواح طبع مصر، ص77؛ اقتدارات، ص202 / مضمون: اگر پای برهنه راه بروی و بدون تشک و زیرانداز بخوابی و در بیابان گریه و زاری کنی از برای تو بهتر از آن است که شخص مؤمنی را محزون سازی.)

امّا، این یک طرف قضیه است. طرف دیگر قضیه مربوط به خود فرد است که به ارزش قلب خود که جایگاه تجلّی الهی است واقف باشد. البتّه تجلّی اسماء و صفات. چه که ذات باری‌تعالی مقدّس از صعود و نزول است. جمال قدم در لوح سلطان می‌فرمایند، "لم‌يزل اراده سلطان لا يزال اين بوده که قلوب عباد را از اشارات دنيا و ما فيها طاهر نمايد تا قابل انوار تجلّيات مليک اسماء و صفات شوند. پس بايد در مدينه قلب بيگانه راه نيابد تا دوست يگانه به مقرّ خود آيد يعنی تجلّی اسماء و صفاتش نه ذاته تعالی چه که آن سلطان بي‌مثال لازال مقدّس از صعود و نزول بوده و خواهد بود. (الواح نازله خطاب به ملوك و رؤساي ارض، ص١٦٣)

بنابراین، وقتی محبّت در قلب وجود داشته باشد، تجلّی الهی صورت می‌گیرد و این قلب است که مظهر "یسعنی قلب عبدی المؤمن" می‌شود. حضرت عبدالبهآء به زیبایی آن را توضیح می‌دهند، "ای مظهر عرفان حقيقت، محبت اللّه چون قُمُص يوسف رحمان است که رايحهٴ طيبّه‌اش آفاق را معطّر نمايد و چون نسيم صبحگاهی اجساد مرده را زنده فرمايد. چون نفخ صور ميّت پر فتور را حيات بخشد و چون جلوه طور و لمعهٴ نور ساحت سيناء صدور را روشن کند. لهذا بوی خوش گلشن آن دل پاک تا به ساحت افلاک واصل است و شعشعهٴ تجلّی نور بر آن صور تا اين بقعهٴ مبارکه متواصل. ای خوشا به حال تو ای فرخنده طالع، ای مبارک دل، ای پاک طينت و گِل، ای مظهر «لايسعنی ارضی و لا سمائی ولکن يسعنی قلب عبدی المؤمن»، ای مطلع «لازال يتقرّب الیَّ العبد بالنّوافل»، طوبی لک ثمّ طوبی لک." (مجموعه مکاتيب، شماره ٨٨، ص٢٩٧)

در اینجا معنای قربیت و بُعدیت مطرح می‌شود. در چه زمانی ما به خداوند نزدیک هستیم تا تجلّی الهی صورت گیرد؟ جمال قدم در معنای قُرب و بُعد می‌فرمایند:

"قلب عرش تجلی رحمانی است چنانچه در احاديث قدسيه قبليه اين مقام را بيان نموده‌ايم «لايسعنی ارضی و لا سمائی ولکن يسعنی قلب عبدی المؤمن»؛ و قلب که محل ظهور ربّانی و مقرّ تجلی رحمانی است بسا مي‌شود که از مجلّی غافل است. در حين غفلت از حق بعيد است و اسم بعيد بر او صادق و در حين تذکّر به حق نزديک است و اسم قريب بر او جاری و ديگر ملاحظه نما که بسا مي‌شود که انسان از خود غافل است ولکن احاطه علميه حق لازال محيط و اشراق تجلی شمس مجلّی ظاهر و مشهود لذا حق البته اقرب بوده و خواهد بود چه که او عالم و ناظر و محيط و انسان غافل و از اسرار ما خلق فيه محجوب و هر ذی‌بصری به عين‌اليقين مشاهده مي‌نمايد که قُرب و بُعد بنسبتها الی الظاهر ذکر شده و مي‌شود و آن سلطان قدم مقدّس از قرب و بعد و اذکار و اسماء و صفات بوده و خواهد بود. باری قرب به حق در اين مقام توجّه به او بوده و بُعد غفلت از او." (مائده آسماني، ج1، ص٥٨-٥٩)

لهذا، باید به نحوی قربیت الهیه را کسب کرد؛ یعنی اقداماتی باید نمود تا سبب قربیت الهیه شود. خداوند که به بیان حضرت بهاءالله همیشه به ما نزدیک است و ما از او دور. در واقع سیف عصیان شجره امید ما را بریده است. مرکز میثاق در خطابه‌ای تصریح دارند که قربیت الهیه چگونه کسب می‌شود:

"قربيّت الهّيه زمانی و مکانی نيست قربيّت الهّيه به صفای قلب است؛ قربيّت الهّيه به بشارات روح است... قربيّت الهّيه به توجّه الی اللّه است؛ قربيّت الهّيه به دخول در ملکوت‌اللّه است؛ قربيّت الهّيه به خدمت عالم انسانی است؛ قربيّت الهّيه به محبّت بشر است؛ قربيّت الهّيه به اتّفاق و اتّحاد جميع امم و اديان است؛ قربيّت الهّيه به مهربانی به جميع انسان است؛ قربيّت الهّيه به تحّری حقيقت است؛ قربيّت الهّيه به تحصيل علوم و فضائل است؛ قربيّت الهّيه به خدمت صلح عمومی است قربيّت الهّيه به تنزيه و تقديس است؛ قربيّت الهّيه به انفاق جان و مال و عّزت و منصب است." (خطابات \_ جلد ٢، ص، ٩٤)

بازگردیم به حدیث مورد بحث. حضرت عبدالبهاء تفسیری مفصّل بر این حدیث دارند که بخشی از متن آن در دفتر دوم سفینه عرفان، ص166 به بعد درج است. در این تفسیر آمده است که شخص مؤمن مذکور در حديث آن کسی است که مراتب نه گانه ذیل را طيّ نموده باشد:

١- انقطاع از شهوات نفسانيّه / ٢- صِرف توجه به شطرالله و عدم توجه به غير او / ٣- تمسّک به حبل عبوديّت و خضوع / ٤- شهادت به وحدانيّت و مقام يفعل مايشائی حق / ٥- اتبّاع بلا شرط از اوامر الهی / ٦- استقامت بر امراللّه / ٧- صبر در بلايای الهی و شکر در حين نزول قضايای او / ٨- توکّل به خدا و توسّل به حبل عنايت او / ٩- مرتبهّ فقر و فنای فی الله (سفينه عرفان - دفتر دوم، نشريه مجمع عرفان ص ١٣٢)

حال، وقتی جمیع مؤمنین، بل جمیع نفوس انسانی، دارای این صفات شوند، اتّحاد و یگانگی مورد نظر حق حاصل شود زیرا، "جمیع انوار یک شمس شوند، امواج یک دریا گردند، اثمار یک شجر شوند، از یک چشمه نوشند، از یک نسیم به اهتزاز آیند، از یک انوار اقتباس نمایند." (مجموعه مناجات‌های حضرت عبدالبهآء، ص53) بدین علّت است که حضرت بهاءالله می‌فرمایند:

"هواللّه تعالی شأنه العزيز سالکان طريق معبود و واصلان سبيل مقصود مقدّس از حدوداتند و منزّه از تعارفات؛ بر رفرف توحيد ساکنند و بر مکمن تفريد مستريح و سدرةالمنتهی عالم عشق را در ابتدا سِير کرده‌اند و غايت قصوای معارف را از شجرهٴ طوبی ادراک نموده‌اند و فواکه طيّبه لقا را از مشرق جان يافته‌اند و به جانان در عرش لامکان خلوت گزيده‌اند... اين اصحاب را ارواح متّحد است و انفاس مختلط چنانچه عارف رومی ميگويد :

جان گرگان و سگان از هم جداست متّحد جان‌های شيران خداست

زيرا که از يک کأس مشروبند و از يک جام مرزوق و بر يک بساط جالسند و بر يک مقام ساکن؛ به جناح عزّ توحيد پرواز می‌نمايند و در سماء قدس تجريد سير می‌فرمايند. در اظهار مراتب حبّ به قاصد و پيام محتاج نيستند و در ابراز مقاصد به خامه و مداد امداد نجويند؛ نفحات قدس را از شمال روح استشمام نمايند و رَوَحات انس را از انفاس طيّب قلب استنشاق فرمايند. تمسّک به حبل محکم «اللّه نور السّموات و الارض» جسته‌اند و تشبّث به ذيل استغنای «لايسعنی ارضی و لاسمائی» نموده‌اند. بُعدشان عين قُربست و فراقشان نفس وصال ولکن چون ظهور معنی به عالم لفظ معلّق است و بروز ارواح به ظهور جسد مشروط و منوط، زيرا که هر باطنی را ظاهری در کار است و هر اوّلی را آخری در خور تا هيکل عَلَقَه بعد از عروج به معارج فنا به خلعت بقای «فتبارک اللّه احسن الخالقين» مفتخر شود و جوهر بَدء بعد از رجوع از عالم هويّه به قميص ختم «ولکنّه رسول اللّه و خاتم النّبيين» جلوه نمايد تا کلمهٴ جامعه بانّه هو الاوّل و الآخر و الظاهر و الباطن در عرصهٴ وجود به ظهور آيد. لهذا محبّت‌های باطنی که عمرها و قرنها در صدر مستور بود به اين کلمات بديهی و تعارفات رسمی کشف و هويدا نموديم تا که همسايه بداند که تو در خانه مائی. ان شاءاللّه به عنايت ربّانی حرم جمال را طائف شويم و کعبهٴ ذ‌ات را زائر تا در عرش بقا به شرف لقا فائز شويم و السّلام." (مجموعه آثار قلم اعلی، شماره 38، ص70-71)

بنابراین، به این علّت است که حضرت بهاءالله در کلمات مکنونه عربی می‌فرمایند، "فؤادُک منزلی قَدِّسهُ لنزولی و روحُکَ منظری طَهِّرها لظهوری." (شماره 59) و در علّت محرومیت ناس از تجلّی الهی می‌فرمایند، "اگر این عباد در ظهور هر یک از مظاهر شمس حقیقت چشم و گوش و قلب را از آنچه دیده و شنیده و ادراک نموده پاک و مقدّس می‌نمودند، البتّه از جمال الهی محروم نمی‌ماندند و از حرم قرب و وصال مطالع قدسیّه ممنوع نمی‌گشتند." (ایقان، ص11)

بنابراین، باید برای قلب خود چاره‌ای بیندیشیم تا بتوانیم آن را برای نزول تجلیات الهی آماده سازیم. خطاب به احبّای الهی از قلم جمال قدم نازل، "خلّصوا مرایا قلوبکم لتجلّی الأنوار مِن هذا الجمال الّذی أشرقَ فی قطب الإستجلال و یستضیءُ فی مرکز الزّوال بضیاء الّذی استضاء منه کُلُّ مَن فی السّموات و الأرضین إلّاالّذینهم کفروا بآیات‌الله ثمّ أنکروا برهانَه و جاحَدوا آثارَهُ و أعرضوا عن جمالِه و کانوا مِنَ المغلّین." (آثار قلم اعلی، ج4، ص56 / مضمون: آینۀ قلوبتان را خلاصی بخشید تا انوار این جمال در آن متجلّی گردد؛ جمالی که در بلندای جلال می‌تابد و در مرکز آسمان به نوری می‌درخشد که جمیع کسانی که در آسمان‌ها و زمین‌ها هستند از آن کسب نور کنند مگر کسانی که به آیات الهی کافر شدند و برهان او را انکار کردند و آثارش را ردّ نمودند و از جمالش روی برگرداندند و از جمله کینه‌جویان بودند.)

در این صورت دیگر حزن نیز به قلب آدمی راه نیابد و اندوه مقرّی نجوید. قلب که محلّ تجلّی خداوند باشد، دیگر جایی باقی نمی‌ماند که ماسِوی‌الله در آن راه یابد. چه که، ماسِوی‌الله، هر چه که باشد، بیگانه است و با یگانه نتواند در جای واحد باشد. زیرا صاحب و مالک قلب در وصف مقرّبان درگاهش می‌فرماید، "طوبی از برای مقرّبین، یعنی نفوسی که به سُلَّم بلا به ذروۀ علیا ارتقا جُسته‌اند. ایشانند اولیاء حق جلّ جلاله. لازال به افق اعلی ناظر بوده و هستند. بأساء ایشان را از توجّه منع ننمود و ضَرّا از اقبال باز نداشت. بلکه حوادث عالم و مصیبات آن نار محبّت را مدد نمود و بر شعله افزود. هر نفسی فی‌الحقیقه بر تغییر و تبدیل و فنای عالم آگاه شود او را هیچ شیئی از اشیاء پژمرده ننماید و از رَوح و ریحان باز ندارد. فرحش بالله است و عیشش لله؛ همدمش انّا لله و مصاحبش انّا الیه راجعون. بعد از آن که قلبی به انوار معرفت منوّر شد و از ذکر و ثنا و محبّت و مودّت حقّ جلّ جلاله پر گشت دیگر محلّ باقی نه تا احزان عالم و کدورات نازله در آن وارد شود و یا داخل گردد." (آثار قلم اعلی، ج6، ص194-195)

**جنود احبّاءالله برای فتح عالم**

در آثار مبارکه به کرّات ذکر شده است که باید به جنود صفات طیّبه و اخلاق مرضیه به فتح ممالک و دیار پرداخت و جنود ظاهری مسلّح به سلاح و سیف و سنان در این دور مقدّس جایی نخواهند داشت و باید فتح قلوب نمود که به بیان جمال ابهی، "سیف‌الکلمة أحدُّ من سیف الحدید." (مائده آسمانی، ج4، ص365 / مضمون: شمشیر کلام تیزتر از شمشیر فولادی است.) یا "سیف الحکمة و البیان احدُّ من سیف الحدید." (مجموعه الواح خطّ عندلیب، ص73 / مضمون: شمشیر حکمت و بیان تیزتر از شمشیر فولادی است.) یا "لعمرالله سیف الاخلاق و الآداب احدّ مِن سیف الحدید." (امر و خلق، ج3، ص4 / مضمون: قسم به خدا که شمشیر اخلاق و آداب از شمشیر فولادی تیزتر است.) در لوح مبارک خطاب به ناپلئون سوم می‌فرمایند، "یا اهلَ البهآء سخّروا مدائنَ القلوب بسیوفِ الحکمة و البیان. إنَّ الّذین یُجادلون بأهواء أنفسِهِم أولئک فی حجاب مبین. قل سیفُ الحکمة احرُّ من الصَّیف و أحدُّ من سَیفِ الحدید لو أنتم من العارفین. أنْ أخرِجوه باسمی و سلطانی ثمّ افتحوا بِهِ مدائنَ افئدة الّذین استحصنوا فی حصنِ الهوی. کذلک یأمُرُکُم ربُّکُمُ الأبهی إذ کان جالساً تحت سیوفِ المشرکین." (الواح نازله خطاب به ملوک و رؤسای ارض، ص111 / مضمون: ای اهل بهاء، شهرهای قلوب را به شمشیر حکمت و بیان تسخیر کنید. کسانی که به هوای نفس خود مجادله کنند آنها در حجابی آشکار هستند. بگو حرارت شمشیر حکمت از حرارت تابستان افزون‌تر و تیزیِ آن از شمشیر فولادی بیشتر، اگر دریابید. آن را به اسم و قدرت من از نیام برکشید سپس به وسیلۀ آن شهرهای دلهای کسانی را که در دژ هوی مأویٰ گرفته‌اند فتح کنید. پروردگار ابهای شما موقعی که زیر شمشیرهای مشرکین است به شما چنین امر می‌کند.)

امّا، حصول این مرتبه مستلزم آن است که آدمی خود را به سلاح مزبور مجهّز نماید تا بتواند به فتح مدائن قلوب بپردازد. در واقع به بیان حضرت بهاءالله خطاب به جناب نبیل زرندی در لوح حجّ بغداد، "بلِّغْ نفسَکَ ثمّ بَلِّغ النّاس بما طلع الوجه عن خلف السّبحات بأنوار عزٍّ عظیم ثمّ ذکِّرِ النّاسَ بما اُمِرتَ مِن لدی الله و لاتأخَّرْ فیه اقلّ مِن الحین." (آثار قلم اعلی، ج4، ص194 / مضمون: ابتدا خود را تبلیغ کن بعد مردم را از طلوع وجه الهی از فراسوی حجبات به انوار عزّ عظیم آگاه نما سپس مردمان را به آنچه که از سوی خداوند امر شده‌ای آگاهی بخش و حتّی یک آن تأخیر منما.)

این گویای آن است که قلب آدمی ابتدا باید کاملاً پاک و طاهر از ماسِوَی‌الله باشد تا محلّ تجلّی الهی قرار گیرد و سپس همانند مرآت صافی بدون زنگار آن را به دیگران بتاباند. زیرا در همان لوح مبارک خطاب به جناب نبیل می‌فرمایند، "إتَّقِ الله و لاتتّبع هویٰکَ و لاتغیّر نعمةالله علی نفسِکَ و علی أنفُسِ العباد و لاتکن مِنَ الجاهلین. إتَّقِ الله فی نَفسِک ثمّ اشهد أمرَالله ببصرک ثمّ اخرق حجباتِ الوهم باسمی المقتدر العزیز الحکیم و انّک لو لن‌تخرق السّبحات عن وجه قلبک إلی أبدِ الآبدین، إنّا ما نمسّک زمام الأمر و نأمُرُک بذلک بدوام الله العزیز العلیم إلی أن تخرق الأحجاب و تطلع عن مشرق الأمر بقدرةٍ و سلطانٍ بدیع." (مضمون: تقوای الهی پیشه کن و از هوای نفس پیروی نکن و نعمت الهی را بر خویشتن و بر بندگان تغییر مده و از نادانان مباش. در نفس خویش پرهیزگار باش سپس امر الهی را به بصر خویش مشاهده کن سپس حجاب وهم را به اسم مقتدر عزیز حکیم من پاره نما و اگر حجابها را از وجه قلب خود تا ابدالآباد رفع نکنی، ما زمام امر را نمی‌گیریم و به دوام سلطنت خداوند تو را امر می‌کنیم تا آن که حجاب‌ها را رفع کنی و از مشرق امر به قدرت و سلطانی بدیع طلوع نمایی.)

بنابراین، باید که قلب را که محلّ تجلّی الهی است پاک و پاکیزه کرد که خداوند در آن تجلّی فرماید. جمال قدم در وصف چنین کسی می‌فرمایند، "انشاءالله جميع دوستان به روح کلمه به حيوة تازه جديده مزين و فائز شوند. چه، هر نفسی فی‌الحقيقه به او حيات يافت، او بر عهد ثابت و محکم است. چه که وفا يمشی قُدّامَهُ و الامانةُ عن يمينِه و الصّداقةُ عن يَسارِه و نورُ الاطمئنانِ فوق رأسِهِ و روحُ الانقطاع يتحرّکُ معَهُ. نفس مطمئنه ثابته به اين جنود عالم قلوب را فتح نموده و مي‌نمايد. در اين ظهور اعظم جنود حق بی سلاح به اصلاح عالم توجه نموده‌اند. لعمری لعمری سلاح جنود الهی انفذ و احدّ بوده و هست. ملاحظه نما يک کلمه عالم را مسخر نموده و مي‌نمايد .هوالمقتدر علی ما أراد و هو القوی الغالب القدير." (مجموعه الواح مبارکه، خطّ عندلیب، ص158-159)

**مقام محمود**

این عبارت در آثار طلعات مقدّسه بسیار مشاهده شده است. مفاهیم متفاوتی دارد که بعضی از آن ذکر می‌شود:

1- در عبارتی به مقام حضرت بهاءالله اطلاق شده است. حضرت عبدالبهآء می‌فرمایند، "آنچه در عرصۀ وجود است عاقبت فانی و مفقود مگر مقام محمود. آن مقام در قطب فلک بقا مستقر و فیضش مستمرّ. چه که آیة تامّه و حجّة بالغۀ ربّ ودود و ظلّ ممدود است." (بشارةالنّور، ص384)

2- به ملکوت اطلاق شده است. حضرت عبدالبهاء در تسلیت به یکی از اماءالرّحمن که فرزندش محمود صعود کرده می‌فرمایند، "... محمود در مقام محمود است و نور جالس بر عرش سرور و حبور. در گلشن توحیدند و حیران جمال ربّ مجید..." (همان، ص413) در زیارت‌نامۀ حضرت غصن اطهر مذکور، "أشهدُ أنّک أنت الّذی ارتقَیتَ إلی مقام محمود." (توقیعات مبارکه، 1927-1939، ص297)

3- به محلّ عرش و استقرار مظهر ظهور اطلاق شده است: "قد نزل امّ الکتاب و الوهّاب فی مقام محمود." (اشراقات، ص128) در بیان دیگر، "اگر امروز نفسی به طراز امانت فائز شود عندالله احبّ است از عمل نفسی که پیاده به شطر اقدس توجّه نماید و به لقای معبود در مقام محمود فائز گردد." (مائدۀ آسمانی، ج4، ص25)

4- به مقام اعلی اطلاق شده است: "بعضی از محتفلین در آن یوم مقدّس به طبقۀ اعلای آن بنای افخم ارتقاء جسته و پس از وضع مشتی از تراب سقف حجرۀ سجن مبارک آن مظلوم در جبل ماکو در عقب قطعه‌ای از قطعات مذهَّب تاج آن مقام محمود... به زیارت عتبۀ مقدّسه‌اش فائز." (توقیعات مبارکه حضرت ولی امرالله، 1952-1957، ص134)

5- مظهر فضل و جود الهی شدن و خدمت احبّاء کردن: حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند، "در عرصۀ وجود هر کسی مظهر فضل و جود گردد، ناصیه خدود را به غبار نعال یاران غبارآلود نماید و این سجیّه را باید مقام محمود دانست و منقبتی اعظم از خدمت دوستان حضرت احدیت نه..." (مکاتیب عبدالبهاء، ج8، ص45)

6- مقبولیت در درگاه کبریا: "تا چند در زاویۀ خمولیم و مخمود در این نار وقودیم و غافل از مقام محمود؟ چه که جمال موعود مقامی به جهت دوستانش مقدّر فرموده که غبطۀ اصفیاست و منتهای آرزوی سرور اولیاء و آن مقبولیت و محمودیت در ساحت کبریاست." (منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهآء، ج2، ص40)

**مساوات و مواسات**

این دو واژه در ظاهر قدری به هم شبیه هستند. امّا در واقع از دو ریشه ولی هر دو در باب مفاعله هستند. مساوات از ریشه "سوی" آمده و به معنای "درست و میزان" شدن آمده است. وقتی به باب مفاعله می‌رود (ساوَی یُساوِی مساوات) به معنای برابر و معادل شدن. در حالت مطاوعه و متعدّی هر دو قابل استعمال است. مثلاً می‌گوییم، "هذا لایُساوی دِرهماً" یعنی معادل یک درهم نیست (یک درهم هم ارزش ندارد)؛ در حال متعدّی: "سَاوَی بینَهُما" یعنی آن دو را برابر هم و یکسان قرار داد. یا در آیۀ قرآنی، سورۀ کهف، آیۀ 96، آمده است: "حَتَّىٰ إِذَا سَاوَىٰ بَيْنَ الصَّدَفَيْن" (تا آن که هم‌سطح کرد بین دو کوه را).

امّا مواسات از ریشۀ "وسی" است که در باب مفاعله وارد شده (واسَی یُواسِی مواسات) و به معنای "یاری رساندن" است. مثلاً گویند، "واسَیتُهُ بنفسی" (او را یاری دادم با جان خودم).

در واقع مساوات ناظر به عدل است و مواسات ناظر به فضل است. جمال قدم در ورق سوم از کلمات فردوسیه می‌فرمایند، "لو تکونُ ناظراً الی الفضل ضع ما ینفعُک و خُذ ما ینتفع به العباد و إن تکن ناظراً الی العدل اختر لدونک ما تختاره لنفسک." (نبذة من تعالیم، ص49)

آنچه که در بیان حضرت بهاءالله بیان شده که "آنچه از برای خود از امورات خیریّه اختیار کنند، از برای سائر مؤمنین هم همان را اختیار کنند این است معنی مواسات" (مائدۀ آسمانی، ج4، ص356) در واقع ناظر به عدل است نه فضل. یعنی برای خودمان آنچه که می‌خواهیم، برای دیگران هم همان را بخواهیم. این حدّ اقلّی است که جمال قدم انتظار دارند احبّاء به آن عامل باشند. اگرچه در مقامی همین نیز دیگران را به خود ترجیح دادن است، امّا در حدّ مساوی.

امّا وقتی ناظر به فضل می‌شویم، از این حدّ هم فراتر می‌رویم و دیگری را به خود ترجیح می‌دهیم. یعنی آنچه را که خود نیاز داریم، در اختیار دیگری قرار می‌دهیم و این فوق آن است. در آیۀ قرآنی به این مورد تصریح شده و در بیان مبارک جمال قدم نیز بدان استناد شده است: "وَالَّذِينَ تَبَوَّءُوا الدَّارَ وَالْإِيمَانَ مِن قَبْلِهِمْ يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ وَلَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً مِّمَّا أُوتُوا وَيُؤْثِرُونَ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ وَ مَن يُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ" (سورة الحشر، آیۀ 9 : و کسانی که پیش از آنان در سرای جای گرفتند و ایمان را پذیرفتند، کسانی را که به سوی آنان هجرت کرده‌اند دوست می‌دارند و نسبت به آنچه به ایشان داده شده است، در دل خود احساس نیاز نمی‌کنند و [آنان را] ولو خود نیازمندی داشته باشند، بر خود برمی‌گزینند و کسانی که از آزمندی نفس خویش در امان مانند، آنانند که رستگارانند. [ترجمه بهاءالدّین خرّمشاهی])

در واقع حضرت بهاءالله در این بیان که "مساوات آن که عبادالله را از آنچه حق جلّ جلاله به او عنایت فرموده محروم ننماید؛ خود متنعّم و مثل خود را هم متنعّم نماید و این مقام بسیار محبوب است..." (ادعیه محبوب، ص400) مقصودشان مواسات در حدّ عدالت است و بعد که می‌فرمایند، "آنان که سایرین را بر خود ترجیح می‌دهند فی الحقیقه این مقام فوق مقام است" مواسات در حدّ فضل است، یعنی حتّی نیاز خود را ندیده بگیرد و به نیازمند دیگری آنچه را دارد اعطاء نماید.

امّا، حضرت عبدالبهاء به تفاوت دیگری بین "مساوات" و "مواسات" اشاره دارند: "مساوات امری است مجبوری ولکن مواسات امری است اختیاری." (امر و خلق، ج3، ص258) در اینجا حضرت عبدالبهاء به معنی مساوات، که به مفهوم متعدّی و نه مطاوعه است اشاره دارند که از بیرون تحمیل می‌شود و مواسات را، اعم از آن که ناظر به عدل باشد یا فضل، که به اختیار خود فرد است، در مقابل آن قرار می‌دهند.